

انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی

تاریخ دریافت: ۸۲/۶/۱۷

تاریخ تأیید: ۸۲/۷/۲۴

نقیسه واعظ *

نوشتار حاضر قصد دارد با پاسخ به این پرسش که «چرا حکومت قاجار فرو پاشید و پهلوی اول به قدرت رسید؟» راهی به قانونمندی تاریخی در جریان انتقال قدرت بگشاید.

مؤلف در پاسخ به پرسش یاد شده فرضیه‌های ذیل را مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱. فشار مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی، حکومت قاجار را در حفظ قدرت مستأصل ساخت؛ ۲. همزمانی رخداد‌های داخلی و خارجی در دست‌یابی رضاخان به قدرت مؤثر واقع شد؛ ۳. انگلیسی‌ها از مؤثرترین عوامل خارجی در سقوط قاجاریه و ظهور پهلوی بودند؛ ۴. مؤلفه‌های شخصیتی رضاخان در رسیدن او به قدرت تأثیر به‌سزایی داشت.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، پهلوی، رکود قدرت و انتقال قدرت.

مقدمه

در مقاله حاضر تلاش شده است که در بحث آمد و شد پهلوی و قاجاریه، فرضیات زیر مورد بررسی قرار گیرد:

۱. فشار مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی، حکومت قاجار را در حفظ قدرت مستأصل

ساخت؛

۲. همزمانی رخداد‌های داخلی و خارجی در دست‌یابی رضاخان به قدرت مؤثر واقع شد؛
۳. انگلیسی‌ها از مؤثرترین عوامل خارجی در سقوط قاجاریه و ظهور پهلوی بودند؛
۴. مؤلفه‌های شخصیتی رضاخان در رسیدن او به قدرت تأثیر به‌سزایی داشت.

عوامل سقوط قاجاریه

۱. عوامل خارجی

صدور دستخط مشروطیت در ایران،^۱ مانعی بر سر راه تداوم مداخلات استعماری دو قدرت روسیه و بریتانیا در ایران ایجاد نکرد نمونه بارز آن تقسیم ایران به مناطق نفوذ در ۱۹۰۷ م. و نیز اولتیماتوم روس‌ها به اقدامات مورگان شوستر و الزام ایران به جلب نظر روسیه در استخدام مستشاران خارجی^۲ است. بر اثر اولتیماتوم روسیه به ایران، مجلس دوم به تعطیلی کشانده شد. در اثنای جنگ جهانی اول، رخدادی چون دستگیری سلیمان میرزا رهبر حزب دموکرات، افکار عمومی و ملیون^۳ را علیه انگلیسی‌ها برانگیخت. در سال‌های بعد با واقعه قتل ایمبری، نایب کنسول آمریکا، و منصرف کردن کمپانی نفت سینکлер از ایران، دو قدرت توان خود را برای تاراندن رقبا از صحنه ایران آزمودند و احمد شاه قاجار در آن واقعه تنها به این بسنده کرد که به علما تلگراف زند: «از برقراری حکومت نظامی (به خاطر قتل ایمبری) ناخرسند است».^۴

مداخلات قدرت‌های خارجی در تحمیل کابینه‌های دوست و قطع مساعده از کابینه‌های مستقل، در متزلزل شدن قاجارها بی‌تأثیر نبود. چنان‌که مشیرالدوله آشکارا به پرنس ارفع گفته بود: «بعد از رفتن وثوق‌الدوله، ماهی دوازده هزار لیره به طور مساعده برای گرداندن چرخ دولت، انگلیسی‌ها می‌دادند، حالا موقوف شد».^۵ ارفع نیز در واقعه امتناع خود از نخست‌وزیری و اصرار بر وزارت مشیرالدوله اظهار می‌دارد: «چون آن وقت نظریه سفارت انگلیس در تعیین رئیس‌الوزرا خیلی مدخلیت داشت، از تمجید او مضایقه نکردم».^۶ در تلگراف‌های مقامات انگلیسی موارد بسیاری از دخالت قدرت‌های خارجی ثبت شده است؛ برای مثال بارکلی به سر ادوارد گری تلگراف می‌زند: «من و همکار روسیم اصرار نمودیم که جلسه‌ای تشکیل شود و ما در باب ترکیب کابینه از سایر جزئیات توضیحاتی به اعلی‌حضرت دهیم».^۷ در تلگرافی که دو روز بعد به تاریخ هفتم مه ۱۹۰۹ مخابره می‌شود، بارکلی گزارش می‌دهد: «امروز عصر اجلاس مذکور تشکیل یافت، اصرار نمودیم که ناصر الملک و سعدالدوله باید جزو کابینه بشوند».^۸

در اثنای اشغال ایران در جنگ جهانی اول بر تعداد دولت‌های تحمیلی در ایران افزوده شد؛

چنانچه فرمانفرما با پیشنهاد سفارت انگلیس^۹ رئیس الوزرا شد. مخبرالسلطنه هدایت از حضور قشون روس در همین ایام در ایران تعبیر به «درد بی درمان نموده» و به اجزای نظمیه می‌گوید دم نزند و به زن‌ها بگو «چندی در خانه با چادر نماز حرکت کنند بهتر از آن است که سربرهنه از خانه به در شوند».^{۱۰}

۲. پیامدهای جنگ جهانی اول در ایران

اشغال ایران بیش از پیش به استیصال حکومتگران قاجار در حفظ قدرت انجامید. در این جنگ نه تنها به اعلان بی‌طرفی ایران توجه نشد، که روس‌ها نیروهایی در شمال، غرب و گیلان پیاده کردند؛ بریتانیا بر شمار سربازان خود در جنوب افزود، آلمان‌ها بر دامنه تحریکات عشایری^{۱۱} افزودند و مختصر آن که «پرچم ایران بر فراز فقط چند شهر عمده کشور در اهتزاز بود».^{۱۲} تلخ‌تر آن که ایران تمامی نتایج شوم جنگی را که می‌خواست از آن احتراز کند، همانند قحطی نان، کشتار نفوس،^{۱۳} هتک نوامیس، تورم و کاهش تولیدات^{۱۴} و خدشه دار شدن استقلال سیاسی را تحمل کرد. وقتی روزنامه عدل به تاخت و تازهای انگلیسی‌ها در جنوب انتقاد کرد «اشغالگران دستور توقیف آن را دادند». مشکلات اشغال کشور در این دایره محدود نماند و سومین مجلس شورای ملی تعطیل شد و متعاقب آن آزادی خواهان پراکنده و برخی تبعید و فترت چند ساله‌ای در کشور آغاز گردید.

۳. تحولات سیاست انگلستان در دهه‌های آغازین قرن بیستم

با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، تشکیل حکومت‌های نظامی در همسایگان شوروی برای نظام سرمایه داری به یک ضرورت سیاسی تبدیل شد. خطر سرایت فرم و محتوای ستم ستیزی، آزادی و برابری خواهی انقلاب ۱۹۱۷ در دنیا به ویژه در مناطق تحت نفوذ انگلستان، انگلیسی‌ها را به واکنش واداشت. نظام سرمایه‌داری در تدبیر برای مهار انقلاب کمونیستی به تقویت یا ایجاد دولت‌های میلیتاریستی در پیرامون روسیه شوروی پرداختند و بر این اساس مانرهایم در فنلاند، ریدزسیسمگلی در لهستان، برلیس در بلغارستان، آتاتورک در ترکیه، امان‌الله خان در افغانستان و چیان‌کان‌چک در چین، با ماهیت نظامی‌گری به قدرت رسیدند. به واقع «زنجیره‌ای از تحت‌الحمایه‌های انگلستان از صحرای لیبی تا زاگرس، مصر، فلسطین، ماورای اردن و عراق، مجموعه‌ای از دولت‌های دست‌نشانده را تشکیل می‌دادند که از راه‌های زمینی رسیدن به هند را حفاظت می‌کردند».^{۱۵}

با خروج نیروهای روسیه از ایران همه تیرهای خشم و نفرت متوجه انگلیسی‌ها شد که هنوز

خاک ایران را ترک نکرده بودند؛ از این رو تغییراتی در سیاست انگلستان در ایران پدیدار شد؛ از جمله:

خروج نمادین از ایران، فعال کردن نور پرفورس، تحمیل قرار داد ۱۹۱۹، یافتن فرمانده مناسب برای نیروهای متحدالشکل به عنوان جایگزین انگلیسی‌ها در ایران، طرح کودتا و سپردن آن به عناصر طرفدار انگلستان.

سیاست‌مداران انگلیسی بر آن شدند با تحمیل قرار داد ۱۹۱۹ زمام اداره ایران را در دست گیرند؛ اما «وقوع انقلاب روسیه، در جدی شدن ملیون در مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ مؤثر واقع شد» و حتی ملیون از دفتر آرمیتاژ اسمیت، رئیس کمیسیون مالی قرار داد ۱۹۱۹ «جوالدوزی»^{۱۶} تعبیر می‌کردند. با بروز مخالفت‌های فراوان داخلی و خارجی با قرار داد ۱۹۱۹، تغییر جدی‌تری در سیاست انگلستان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نامه‌های لرد کرزن نشان می‌دهد که «مأیوس و متأثر شدن کرزن از قرار داد ۱۹۱۹ سبب شد که آنها دل به کودتا و رضاخان ببندند».

نیکی کدی نیز تأیید می‌نماید که «انگلیسی‌ها پس از ناممکن دیدن اجرای قرار داد ۱۹۱۹ بر آن شدند تا راه حل‌های دیگری بیابند».^{۱۷}

در این راستا انگلیسی‌ها در صدد تجدید سازمان نظامی ایران برآمدند و به ادغام نیروهای پلیس جنوب، نیروی ژاندارمری و قزاق‌ها و گماردن چهره‌های نظامی و بومی در رأس این قوا پرداختند. در تبادل نظر فراوانی که بین مقامات بلند پایه و انگلیسی‌ها صورت گرفت، با توجه به شرایط بحرانی پایان حکومت قاجار - که اندیشه کودتا حتی به اذهان غیرنظامیان نیز راه یافته بود - با کانالیزه کردن رخدادهای داخلی، رضاخان فرمانده آتریاد همدان با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به مقام سردار سپهی رسید. با چرخش محسوسی که در سیاست انگلستان صورت گرفت، اهتمام انگلیسی‌ها متوجه دولت مرکزی قوی شد و با رها کردن سیاست کهن که تشدید نظام خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی بود، بسیاری از دوستان گذشته مانند شیخ خزعل را به پای دوست جدید (رضاخان) قربانی کردند.

با شکست انگلیسی‌ها در تحمیل قرار داد ۱۹۱۹ انبوهی از تلگراف‌ها بین تهران و وزارت خارجه انگلستان مبنی بر تقویت حکومت مرکزی قوی در ایران و متعاقب آن حمایت از رضا شاه مخابره شد. سرپرسی لورن که بر اساس همین رایزنی‌های خود در آن برهه، در انگلستان به «تاج بخش»^{۱۸} معروف گردید، اصرار ورزید که «منافع بریتانیا ایجاب می‌کند که با رضاخان متحد شویم» چه او «مرد نیرومندی است که با مردم بیرحمانه رفتار می‌کند و مردم از او می‌ترسند».^{۱۹} کرزن نیز دلایلی برای حمایت از رضاخان طرح کرد؛ از جمله: تجدید حیات بلشویزم در شمال ایران، دشمنی مجلس با قرار داد ۱۹۱۹، فساد درمان‌ناپذیر سیاست‌مداران ایران و بی‌کفایتی احمد شاه.

چنین به نظر می‌آید گزارشی که نیکلسون برای چمبرلین، وزیر خارجه انگلیس، فرستاد، در حکم تیر خلاصی به حکومت قاجاریه بود. او گزارش داد که «ایران سابق هرم سستی بود ایستاده بر

قاعده‌اش، ایران کنونی هرم سستی است ایستاده روی سرش؛ بنابراین احتمال سقوط آن بیشتر است.»^{۲۰}

عوامل داخلی

به نظر می‌رسد پاره‌ای از علایمی که کرین بریتون در کالبد شکافی چهار انقلاب به عنوان نشانه‌های پیش‌آهنگ انقلاب‌ها از آنها یاد می‌کند، در چگونگی فروپاشی قدرت در آخرین سال‌های حکومت قاجار مصداق یافته بود، با این تفاوت که مجموعه رخداد‌های پایان قاجار به انقلاب ختم نشد و نهاد سلطنت همچنان پا بر جا ماند. برخی از نشان‌های مورد نظر بریتون عبارتند از:

۱. عدم موفقیت طبقات حاکم در اجرای کارکردهایشان^{۲۱} و فقدان ورزیدگی و اعتماد به نفس سیاسی طبقه حاکم؛
۲. بیداری وجدان طبقه حکومتگر در قبال بی‌عدالتی‌های طبقه خود؛
۳. کاربرد پراکنده و نامؤثر قدرت و سست شدن پایه‌های قدرت؛^{۲۲}
۴. عدم شکوفایی استعدادها؛^{۲۳}
۵. قهر روشنفکران با حاکمیت؛
۶. تشدید ناسازگاری‌های اجتماعی.^{۲۴}

در دوره مورد بحث می‌توان مصادیقی برای همه نشانه‌های فوق یافت و در عین حال موارد دیگری نیز بر آن افزود. در زیر به اختصار به چند مورد آن می‌پردازیم.

۱. عدم موفقیت طبقه حاکم در اجرای کارکردهایشان

به نظر می‌آید که در این دوره، حکومت قاجار به دلیل افزایش فشارهای داخلی و خارجی با بحران مشروعیت مواجه شد؛ برای مثال در نامه‌ای که در چهارم جمادی الثانی ۱۳۳۰ برای تاجر کرمانشاهی نوشته شده عبارتی هست که می‌تواند نشان دهنده فقدان مشروعیت قاجاریه در آن سال‌ها باشد: «با این اوضاع که معلوم نیست حاکم کیست و ترتیب چیست، نمی‌دانم کاری از پیش برود یا خیر».^{۲۵} اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی و آن‌گاه مجلس مؤسسان نیز که به تغییر سلطنت رأی مثبت دادند به واقع در عدم مشروعیت قاجار برای ادامه حکومت تردیدی به خود راه ندادند. ملک الشعراء بهار در جلسه هفتم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس اظهار می‌دارد: «می‌توانم قسم بخورم که برای شخص بنده به هیچ وجه فرقی نمی‌کند که در رأس امور این مملکت اشخاص خاص یا طبقات مخصوص باشند».^{۲۶} دکتر مصدق هم اعلام کرد: «راجع به سلاطین قاجار، بنده که کاملاً از آنها مأیوس هستم،

زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم از آنها دفاع کنم».^{۲۷} طبق گزارش‌های کنسولگری‌های انگلستان در شهرهای مختلف، مردم از رفتن قاجارها افسوس نخوردند، «اما از ظهور سلسله جدید هم خوشحال نشده‌اند».^{۲۸} در جریان جنبش تنباکو، کندی انگلیسی به ناصرالدین شاه هشدار داد که «این امتیاز تنباکو نیست که مورد هجوم قرار گرفته، بلکه این سلطنت اعلی حضرت است که در معرض حمله قرار گرفته است».^{۲۹} در تلگرافی که سیدین به علما (درباره محمد علی شاه) مخابره کردند، یأس آنان از قاجاریه آشکار می‌شود. «چند روز است اعلی حضرت بدون بهانه با هیأت موحد در خارج دروازه تشکیل اردو زده، چند نفر از امرا را بعد از دو سه روز حبس تبعید، ملت در کمال استیحاخ و خوف، قتل نفوس فوق العاده ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریع النتائج».^{۳۰} از دیدگاه آبرونساید نیز «طبقه بالای جامعه این کشور کاملاً فاسد و بی‌مصرف است و اقشار پایین آن به شدت تنگدستند».^{۳۱}

۲. بیداری وجدان طبقه حکومتگر در قبال بی‌عدالتی‌های طبقه خود

نگاهی به روز شمار حوادث پس از فتح تهران، گویای این واقعیت است که اعتبار و حیثیت سیاسی قاجاریه به حداقل درجه خود رسیده و آنان سهم ناچیزی در هدایت یا مهار رخدادهای سیاسی داشتند. احمدشاه به گاه صدور دستخط ریاست الوزرای سیدضیاء الدین طباطبایی، جملاتی را می‌آورد که می‌تواند مصداقی از بیداری وجدان طبقه حکومتگر در برابر بی‌عدالتی‌های طبقه خود باشد. او می‌نویسد:

حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و بی‌قیدی زمامداران دوره‌های گذشته، بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت را در مملکت فراهم کرده و ما و تمام اهالی را از فقدان هیأت دولت ثابتی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمت‌گزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم کند به بحران متوالی خاتمه دهیم.^{۳۲}

۳. کاربرد پراکنده و نامؤثر قدرت و سست شدن پایه‌های قدرت قاجاریه

اگر آقا محمد خان قاجار سبب برقراری ثبات و امنیت در کشور پس از دوره‌ای از هرج و مرج سیاسی و بازگرداندن وحدت ملی به ایران، و جاهت سیاسی پیدا کرد، آخرین بازماندگان قاجار حیثیت سیاسی خود را بر سر ناامنی مزمن در کشور از دست دادند. آقا محمد خان یکی از ستون‌های قدرت را بر نظامی‌گری استوار ساخت؛ اما در آخرین سال‌های حیات سیاسی قاجاریه اثری از آن رکن قدرت هویدا نبود. برای نشان دادن استیصال قاجاریه در کنترل اوضاع به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم:

مخبرالسلطنه هدایت در سرآغاز شرح فتنه قراجه داغ می‌نویسد: «میرزا هاشم خان حاکم قراجه داغ است. خوانین محل که باید دفاع کنند، شانه خالی کردند، تجار و علما هم تذبذب می‌کنند، در تبریز هم قوه که به اهر بفرستیم نداریم».^{۳۳} قاجارها همچنین مشروعیت پادشاهی خود را بر شالوده قدرت ایلاتی گذاشته بودند و با «پیمانهای عشیره‌ای، بوروکراسی دولتی، ایجاد ارتش دایم و احیای رسوم درباری»^{۳۴} حیات سیاسی خود را تداوم بخشیدند. بدین قرار، آخرین پادشاهان قاجار که فاقد مهارت و استعداد سیاسی ضروری در حفظ قدرت بودند، بیش از پیش ارکان قدرت قاجاریه را متزلزل کردند. افزون بر این، پس از مشروطه نهاد مجلس به یکی از ستون‌های نگاه دارنده قدرت تبدیل شده بود، اما چون هیأت حاکمه در همین مقطع ناتوانی حادی را در حفظ روابط صحیح با این نهاد از خود بروز داد، از این رو مجلس شورای ملی برای حفظ قدرت در خاندان قاجاریه، تعصبی از خود بروز نداد و حتی به ابتکار تنی چند از نمایندگان به انحلال سلطنت قاجار وجه قانونی بخشیده شد.

بخش دیگری از تزلزل قدرت قاجاریه به ناکارآمدی نهادهای حکومتی در آن مقطع باز می‌گردد. در این جا به بیان کوتاهی از ناکارآمدی نهادها می‌پردازیم. در آن سال‌ها عناصر تشکیل دهنده نهاد سلطنت - به تعبیر علی اکبر داور «مؤسسه سلطنت»^{۳۵} (عنصر نظری و عنصر عملی) - از کارکرد واقعی خود فاصله گرفتند و مصادیق عملی نظام شاهنشاهی محمدعلی شاه و احمد شاه بودند که یکی با گلوله باران مجلس و حرم امام رضا علیه السلام و دیگری به سبب ترس و احتیاط‌های غیرقابل توجه سیاسی، سخت بی‌اعتبار شده بودند. احتمال می‌رود پژوهشگران دوره قاجار بر این نکته اتفاق نظر یافته باشند که قاجارها در دهه‌های پایانی، قدرت انطباق با رویدادهای داخلی و خارجی را از دست داده بودند و چنین به نظر می‌رسد که در تحولات پس از مشروطه، به ضرورت «چرخش نخبگان» بی‌توجهی گردید و کماکان سیاستمداران گذشته که اغلب یا وابسته به دربار یا از «شاهزادگان درجه اول»^{۳۶} بودند اداره کشور را به شیوه سنتی در دست گرفتند؛ از این رو مسئولیت بسیاری از خطاهای سیاسی شاهان قاجار بر دوش آن سیاستمداران سنگینی می‌کرد که جایگاه خود را به نخبگان جدید نسپردند. رحیم زاده صفوی در دیدار با احمد شاه، آشکارا از «انحطاط فکری» طبقه اعیان در نیمه اخیر سلطنت شان و این که اعیان قاجار «از لحاظ عقل و همت و بلند نظری سخت بینوا گردیده‌اند»^{۳۷} سخن به میان می‌آورد. حتی بعضی از سیاستمداران که در صدد تطبیق با شرایط برآمدند، در شیوه رسیدن به اهداف دچار خطا شدند؛ برای مثال «وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ آدم کم هوش و ناتوانی نبود، بلکه مانند بسیاری از دولت‌مردان ایران فرد منفردی بود که عده‌ای همکار داشت، اما قدرتش بر نهاد مبتنی نبود».^{۳۸}

نمونه بارز کاربرد نامؤثر قدرت در دوره احمد شاه قاجار به منصف ظهور رسید. احمد شاه ناتوانی

آشکاری در حفظ قدرت داشت و با این که آخرین پادشاه سلسله قاجار شد، عدم تمایل او به قدرت به تسریع سقوط قاجاریه انجامید. محققان او را «بی حال»^{۳۹}، «بزدل» و «ریاکار»^{۴۰} نامیده‌اند. تأملی در خطابه مجلس به احمد شاه، نشان‌دهنده وخامت اوضاع مقارن به قدرت رسیدن احمد شاه بود، در این خطابه آمده است.

چون سلطان والا حضرت شاهزاده محمدعلی میرزا از شغل مهم سلطنت به موجب ماده ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی معاف شده‌اند، مجلس فوق العاده که در ۲۷ جمادی الاخری در عمارت بهارستان منعقد گردید، سلطنت را به اعلی حضرت همایون شما تفویض کرده است.^{۴۱}

از مظاهر ناتوانی احمد شاه یکی آنکه مبادرت به غیبت سیاسی طولانی از صحنه حوادث ایران نموده و همین امر راه را برای انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی هموار کرد و کم کم «از طرفداران قاجار کاسته و عقلائی مملکت توجه خود را به سردار سپه معطوف داشتند».^{۴۲} احمد شاه با دلهره‌های غریب سیاسی‌اش، سخت به تکیه گاه نیازمند بود. دولت آبادی می‌نویسد که احمد شاه گفته بود: «دیدیم مردم با پدر ما چه کردند باید پولی جمع کرد و گوشه امنی زندگانی نمود».^{۴۳} سیدضیاء الدین در این باره می‌گوید: «مرحوم احمد شاه می‌خواست مراجعت کند به فرنگ و می‌گفت من در امان نیستم، اگر قشون انگلیسی برود چگونه می‌توانم در پایتخت خودم که قشون و پلیس و ژاندارم ده ماه موجب نگرفته‌اند زندگی کنم و اگر متجاسرین به من هجوم کنند چکنم؟».^{۴۴} از نظر او حتی «کلمه فروشی در سویس برپادشاهی»^{۴۵} ترجیح داشت.

بی میلی احمد شاه سوژه جذابی برای مطبوعات فراهم آورد؛ چنانچه کوکب ایران نوشت: «آیا شاه ما، مرکز امید و انتظارات ما، موقع را هنوز برای عطف نظری به اولاد بدبخت خود مقتضی نمی‌داند؟»^{۴۶}

در پایان به مقایسه احمد شاه با رضاخان اشاره می‌کنیم که آبرونساید در اولین دیدارش با آن دو شرح داده است:

... وقتی به مرد چاقی که لباس فراخ خاکستری به تن داشت و به هنگام شنیدن حرف‌های من به طرز عصبی می‌لرزید نگاه می‌کردم، با خود اندیشیدم که دیدن نمونه‌ای از یک انسان در هم شکسته در مقامی به این اهمیت تا چه حد دردناک بود.

نفرات واحد آتریاد همدان بشاش بودند، فرماندهی آنها مردی بود با قامتی به بلندای بیش از شش پا، با شانه‌هایی فراخ و چهره‌ای بسیار مشخص و متمایز، بینی عقابی، و چشمان درخشانش به او سیمایی زنده می‌بخشید که در آن مکان دور از انتظار بود. نام او رضاخان

۴. قهر روشنفکران با حاکمیت

به نظر می‌رسد در تطبیق با نظریه بریتون، بتوان سرخوردگی مشروطه خواهان از قاجاریه را نماد قهر روشنفکران با حاکمیت تلقی کرد. از برآیند اوضاع چنین برمی‌آید که جامعه ایرانی پس از سرخوردگی از تحقق ایده آل‌های دموکراتیک خود در نهضت مشروطه، به تجربه اصلاحات به شیوه آمرانه متمایل و اختیار خود را به دیکتاتوری چون رضاخان سپرد. ناامیدی از مشروطه به عللی چون بازگشت استبداد، عدم تعمیق ارزش‌های نهضت مشروطه، توقیف آزادی خواهان و مطبوعات و تداوم سیطره خارجی باز می‌گشت.

۵. همزمانی تمایلات سیاسی متضاد در کشور

در این دوره از یک سو تمایلات گریز از مرکز و حکومت ملوک الطوایفی شدت یافت که یکی، در سیمای جنبش‌های رهایی بخش جنگل و خیابانی تبلور یافت و کمابیش از همدلی بخشی از جامعه روشنفکری برخوردار بود، و دیگری، در سیمای خوانین و سرکردگان ایالات مانند امیر مؤید سواد کوهی، اسماعیل آقا سمیتقو، دوست محمد خان بلوچ، شیخ خزعل، که فریاد خودسری سر داده و عملاً از فرمان حکومت مرکزی سر بر تافته بودند، جلوه گر شده بود.

اما هر قدر که تمایلات گریز از مرکز به لحاظ جغرافیایی بیشتر در مناطق مرزی ایران بروز یافته بود، در تهران یک جریان سیاسی که بیشتر تحصیل کرده‌های جدید آن را هدایت می‌کردند، از تمرکز گرایان حکومتی پشتیبانی می‌کرد؛ از این رو فشار همزمان تمایلات قوی سیاسی متضاد، از تحمل حکومتگران پایانی قاجار فراتر بود. نمایندگان این تفکر، تمرکز گرایان قوی را تنها راه حل مشکل توسعه نیافتگی ایران قلمداد می‌کردند. از نظر دکتر سیف زاده، نظریه «اقتدار گرایان دیوانسالار» که در این سال‌ها مطرح شده بود خود نوعی نظریه بحران بود، «زیرا تقاضاهای مشارکت و توزیع جامعه موجب بحران مشروعیت و رسوخ مشروعیت و رسوخ رژیم می‌شود. پاسخی که رژیم برای حل بحران‌های مزبور دارد چیزی جز سرکوب سازمان یافته نیست.^{۴۸}

۶. تشدید ناآرامی‌های اجتماعی

چنین به نظر می‌آید که اوضاع آشفته اجتماعی ایران در هنگام سقوط قاجاریه، با نظریه بریتون در خصوص تشدید ناآرامی‌های اجتماعی قبل از وقوع انقلاب‌ها انطباق دارد. منابع تاریخی از این دوران

با عناوین «برزخ»، «بلا تکلیفی» و «اوضاع پیچیده سیاسی»^{۴۹} یاد می‌کنند. در این دوران چنان ناامنی مستولی می‌گردد که از شگفت روزگار حضور نیروهای انگلیسی نوعی ثبات روانی موقت به برخی از افراد جامعه می‌بخشد. آبرونساید در این باره می‌نویسد: «هر کس را دیدم، از من سؤال می‌کرد که پس از خارج شدن نیروهای شما از ایران، چه بر سر کشور خواهد آمد».^{۵۰}

گفتنی است که منابع داخلی ضمن اذعان به ناامنی اجتماعی معتقد بودند برخی از سارقان و عناصر شرور را دولت انگلیس تحریک به آشوب می‌کرد تا «در داخل و خارج انتشار دهد که دولت مرکزی قادر به حفظ امنیت نیست».^{۵۱} برای مثال در آن آشفته بازار «در زنجان، خوزستان، خراسان، تفگچی‌های خوانین و مالکین هر چه می‌خواستند کردند».^{۵۲}

عوامل مساعد در ظهور قدرت پهلوی اول

۱. عوامل داخلی

با انجام کودتا و تشکیل کابینه‌ای که به «کابینه سیاه» شهرت یافت، بازوی نظامی کودتا نیز به مقام سردار سپهی رسید، اما در آن پلکان قدرت که می‌توانست اوج افتخارات او تا آن لحظه باشد نایستاد و با خوش شانسی‌های سیاسی، پس از دو سال در ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید و دو سال بعد در ۱۳۰۴ در نتیجه بلند پروازی‌های سیاسی خود و اقدامات طرفدارانش آخرین مرحله انتقال قدرت را سپری کرد و به پادشاهی رسید. در این انتقال تدریجی قدرت، ابتدا با همراهی مجلس مقام فرماندهی کل قوا را گرفت، آن‌گاه با سرکوب قهرآمیز کلیه تحرکات سیاسی، مدعی برقراری امنیت در کشور شد. در دوره نخست‌وزیری نیز گروه‌های متعدد و متنوعی را در داخل و خارج با خود همراه ساخت. در ماجرای جمهوری خواهی، خصایص متعدد خود را مرحله به مرحله بروز داد؛ در حالی که رویه او در سال‌های بعدی نشان داد کوچک‌ترین تعلق خاطر به نظام جمهوری ندارد؛ اما در ۱۳۰۳ صرف طرح موضوع جمهوری را تاکتیکی مؤثر برای اضمحلال قاجاریه می‌دید و با آن همداستانی کرد و تا آن جا پیش رفت که به اشاره او انبوه تلگراف‌ها،^{۵۳} از شهرهای مختلف دال بر جمهوری خواهی به تهران مخابره شد و آن‌گاه از طرح جمهوری اعلام انصراف نمود. عوامفریبی‌های رضاخان ابعاد وسیع‌تری یافت. در دوران سردار سپهی دستور داد که «یک ناظر شرعیات بر امور مطبوعات و ثبت نظارت کند»^{۵۴} حال آن که یکی از سه عصاره اقدامات آتی او در دوران پادشاهی‌اش ملهم از فکر سکولاریستی در کنار «مدرنیسم و ناسیونالیسم» بود.

تظاهرات دینی آغازین رضاخان امر را بر بسیاری مشتبه کرد، به طوری که سیف پورفاطمی می‌نویسد: پدرم برایم نقل کرد روز تاجگذاری رضا شاه یکی از علما این شعر سعدی را خواند:

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک مانند آستان درت مأمن رضا ۵۵

دورویی‌های رضاخان نه تنها به جامعه مذهبی منحصر نشد؛ او از ایده‌ال‌های افرادی چون تیمور تاش، داور، تدین، دیبا، فیروز فرمانفرمایان و سردار اسعد برای انتقال قدرت و سال‌های استقرار قدرت خود بهره جست و وقتی کاملاً از آن پشتوانه فکری بهره‌های لازم را برد یک آنها را «از گردونه قدرت به خاطر استقلال رأی و ظرفیتی که برای محبوبیت سیاسی داشتند» ۵۶ حذف کرد. الف) وجاهت ملی رضاخان: هر قدر پرونده قاجارها در آخرین دهه‌های حکومت، به لحاظ چریحه دار کردن غرور ملی و فقدان تلاش ارزنده برای اعاده حیثیت از ملت خود، تیره و تار شده بود بر عکس رضاخان از همان «اعلامیه کودتا» خود را چهره‌ای ملی معرفی کرد که برای ختم تجزیه داخلی و مداخلات اجانب کودتا کرده است. او از ناسیونالیسم ایرانی که جنگ جهانی اول و قرار داد ۱۹۱۹ آن را تحریک کرد و از بیگانه ترسی و بیگانه ستیزی که کل فضای ایران را پر کرده بود به سود خود بهره برد. در تأکید گفتار خود به عبارت رضاخان که در اجرای مانور سیاسی سرکوب شیخ خزعل بیان کرد، استناد می‌کنیم: «من هرگز زیر بار دخالت کشورهای خارجی نمی‌روم. در غیر این صورت قادر نیستم استقلال کشورم را حفظ کنم... شیخ خزعل یک نفر رعیت ایران است که فقط زمامداران ایران می‌توانند او را تنبیه یا ببخشند» ۵۷. طالع بخت سیاسی رضاخان آن قدر بلند بود که خود شیخ خزعل با اشتباهات تاکتیکی پی در پی و انگلیسی‌ها با قطع حمایت از خزعل مرحله به مرحله او را به قهرمان ملی تغییر چهره دادند، به ویژه وقتی که شیخ خزعل باور نهانی خود را علنی ساخت که «این جا عربستان است، شما اگر خوزستان را گم کرده‌اید بروید آن را پیدا کنید» ۵۸. از سوی دیگر، از آن جا که تمرکزگرایی حکومتی «به یک اشتیاق ملی تبدیل شده بود، توفیق رضاخان در این امر نیز بر اعتبار ملی او افزود.

ب) برخورداری از مساعدت نهادها و نیروهای داخلی در براندازی قاجاریه: چنین به نظر می‌آید که قزاق سواد کوهی از استعداد بهره‌مندی از «آن تاریخی» برخوردار بوده است. درست در برهه حساسی که قدرت قاجارها با رکود علاج ناپذیری رویا رو شد و همه کس «انتظار تحولی» را می‌کشید و آزادی‌خواهان سرخورده و نمایندگان مجلس و مطبوعات به گونه خود انگیزته‌ای برای در اختیار قرار دادن استعداد و کارایی خود به مخالفان قاجار آمادگی نشان دادند، رضاخان در صحنه ظاهر شد و در طی چهار سال با ورزیدگی سیاسی از «آن تاریخی» به سود خود و به زیان قاجارها بهره برد و پایه‌های دیکتاتوری‌اش را که به استعداد تغییر چهره داد، بنا نهاد. عبارت دولت‌آبادی مؤید ادعای ماست که در مجلس به عنوان مخالف لایحه انقراض قاجار خطاب به یعقوب انوار گفت: «من یکی از

اشخاصی هستیم که با قاجاریه مخالفم و سلطنت قاجاریه را منقرض می‌دانم، هر کس جمع بشود و بخواهد سلطنت قاجاریه را برگرداند دیگر نمی‌تواند، حالا دیدی آقا سید یعقوب که معنایش همراهی با قاجاریه نبود؟»^{۵۹} رضاخان در تلاش برای دست‌یابی به هرم قدرت دست کم از مساعدت عمیق سه نهاد احزاب، مطبوعات و مجلس و نیز دولت انگلستان به عنوان نیروی قدرتمند خارجی برخوردار گردید. در زیر به چرایی و چگونگی پشتیبانی آنان از چهره سیاسی نوظهور رضاخان می‌پردازیم.

۱- مساعدت احزاب و روشنفکران بارضاخان: با بروز ناکارآمدی حکومت قاجاریه در حفظ امنیت اجتماعی و تحقق ایده آل‌های روشنفکران، آنان در یک قهر سیاسی سازمان یافته، تمام توان خود را در کفه ترازوی رضاخان، که به زعم آنان به اندازه کافی قاطع، پیشرو و وطن دوست بود، قرار دادند. تأملی درباره اظهار خرسندی‌های جامعه روشنفکری از تغییر سلطنت، عمق بهره‌مندی رضاخان از پشتوانه فکری روشنفکران را می‌رساند، چنانچه سیف پورفاطمی می‌نویسد: وقتی اعلامیه پایان سلطنت قاجار بر در و دیوار و خانه و مغازه‌ها در اصفهان نصب می‌کردند معلمان و محصلان بی‌اندازه خوشحال شدند.^{۶۰} از احزابی که پشتوانه حزبی برای تحقق پادشاهی پهلوی اول را فراهم کردند می‌توان از حزب تجدد، حزب اصلاح طلبان، حزب سوسیالیست و حزب کمونیست نام برد. فراقسیون تجدد، سخت در تکاپوی تصویب سریع لایحه انقراض و همچنین تشکیل جلسه مجلس مؤسسان به منظور ایجاد پشتوانه قانونی برای پهلوی اول افتاده بود. مؤسسان بد فرجام این حزب (تیمور تاش، داور و تدین) از هر گونه کمکی برای قدرت‌گیری رضاخان دریغ نوزیدند. نگاهی به برنامه حزب تجدد که خواستار جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم، صنعتی کردن کشور، اسکان عشایرو...^{۶۱} بود، این واقعیت را بر ما آشکار می‌سازد که بنیان‌گذار سلسله پهلوی در سال‌های استقرار و آغازین تثبیت قدرت خود، تا چه اندازه از برنامه حزب تجدد الهام‌گیری کرده است. رضاخان در این سال‌ها به «بت‌واره‌ای»^{۶۲} برای جوانان درس خوانده و فرنگ رفته مانند علی اکبر سیاسی، مؤسس کلوب ایران جوان، تبدیل شده بود. هواخواهان تجدد بودند که با انتقاد از «تشکیلات مالیه»^{۶۳}، کار را برای پهلوی اول آسان کردند و بدین‌سان مراکزی که می‌بایست یا می‌توانست در مقابل قدرت رضاخان ایستادگی کند، در اثر کوشش احزاب، مقاومت و مخالفتشان خنثی شد.

اشخاصی چون داور گوششان به نصایحی چون «بازی سیاست در ایران که مردمش به رشد کافی نرسیده‌اند خالی از خطر نیست» بدهکار نبود و معتقد بود «من اهل تعارف و مماشات مانند مستوفی الممالک و مشیرالدوله‌ها نیستم، باید در این کشور قاطعانه عمل کرد».^{۶۴}

۲- مساعدت نهاد مطبوعات بارضاخان: رضاخان قسمتی از مسیر پرشتاب برانداختن قاجاریه را با همراهی مؤثر مطبوعات طی کرد؛ برای مثال نشریه پر آوازه جبل‌المتین که از ارکان فکری انقلاب

مشروطه بود، از سال‌های ۱۳۰۰ از جمله حامیان رضاخان شد. نهاد مطبوعات بود که ابهت اشرافیت کهن قاجاریه را که از موانع قدرت رضاخان محسوب می‌شدند، در هم شکست؛ به طور مثال با نامیدن عالی‌ترین مقام دربار ایران به اسم «احمد علاف»، ابهت او را درهم شکستند و حتی به این حد بسنده نکردند و نوشتند:

پیکر عریان دهقان را در ایران یا نارد آنکه در پاریس بوسد روی سیمین پیکران را مطبوعات در ماجرای جمهوری خواهی نیز از افشای مفاسد نظام شاهنشاهی فروگذار نکرده و با بزرگ نمایی، عکس مونتاژ شده‌ای از احمد شاه را با شاپوی^{۶۵} در دست در کنار یک خانم اروپایی در ۱۳۰۳ در دو جریده تهران منتشر کردند. اساساً گام نخست ورود رضاخان به صحنه قدرت به همراهی روزنامه نگاری ضد اشرافی به نام سیدضیاء الدین طباطبایی صورت گرفت. در سپیده دم کودتای سوم اسفند سیدضیاء بدنامی دستگیری اشراف خابن و خادم را به جان خرید و صد البته که رضاخان از آن امر سود برد. جامعه مطبوعاتی ایران از این که قاجارها نمی‌خواستند نقش آنها را در تحولات فکری بپذیرند، سخت آزرده خاطر شده و قاجاریه را لایق برای حمایت در مقابل رضاخان ندیدند. رحیم زاده صفوی البته خیلی دیر، خطر قطع پیوند نخبگان فکری با حکومت را به احمد شاه گوشزد کرده و می‌گوید: «یک چهره ملی مثل روزنامه نویس یا نویسنده رنگ دربار را نمی‌دید، اما به نام فلان الملک و بهمان الدوله رقعہ دعوت می‌رود».^{۶۶}

۳- مساعدت نهاد مجلس بارضاخان: در آبان ماه ۱۳۰۴ نمایندگان طرفدار لایحه انقراض همه جد و جهد سیاسی خود را صرف عبور مسالمت‌آمیز از کنار مخالفان لایحه انقراض کردند. حتی برخی از آنان مانند یاسایی در زیر زمین قصر رئیس الوزرا در تدارک جلب آرا مساعد با زور یا خواهش برآمدند. با مطالعه مذاکرات نمایندگان موافق و مخالف لایحه انقراض سلطنت قاجار می‌توان دریافت که اگر رضاخان همدستی علنی مجلس چهارم و پنجم را با خود نداشت، با چه مشقت‌هایی راه صعب انتقال قدرت را باید طی می‌کرد. طبق ماده واحده، «مجلس شورای ملی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌کند».^{۶۷}

در مجلس، عصاره استدلال موافقان آن بود که «تلگرافات بسیاری از سراسر ایران مبنی بر خلع قاجاریه از قدرت به مجلس مخابره شده و تحصن‌هایی در همین خصوص صورت گرفته است و ترتیب اثر ندادن به آنها مملکت را دچار آشوب می‌سازد». تقی زاده در خصوص عملکرد مجلس در آن روز می‌نویسد: «سیدمحمد تدین که نایب رئیس بود به جای رئیس مجلس نشست و آنچه در قوه داشت برای پیش بردن مقصود سردار سپه و رأی گرفتن به آن طرح قانونی مبنی بر خلع قاجاریه

سعی کرد» ۶۸.

از میان مخالفان لایحه انقراض قاجاریه، دولت آبادی صورت جلسه مجلس تاریخی پنجم را که «تغییر سلطنت» بود امر تازه‌ای خواند و روح حاکم بر آن جلسه را «وحشتناک»^{۶۹} توصیف کرد. تقی زاده پس از تقدیر از خدمات سردار سپه، محیط طرح موضوع را «غیرطبیعی و غیرعادی» نامید. مدرس از این که استعفای ریاست مجلس قرائت نشده و رئیس جدید برگزیده نشده و مجلس روند غیرقانونی را برای طرح لایحه طی کرده اخطار قانونی داد و مجلس را ترک کرد. دکتر مصدق نیز ضمن پذیرش لیاقت رضاخان در مقام نخست وزیری، از این که سلطنت و حکومت یک جا در دست رضاخان متمرکز شود، انتقاد کرد.

۲. مساعدت انگلیسی‌ها در به قدرت رسیدن رضاخان

به گواهی اسناد و شواهد فراوان، ضلع سوم مثلث کودتای سوم اسفند را انگلیسی‌ها تشکیل داده و در شمارش معکوس برای زوال قدرت قاجارها، نقش مؤثری ایفا کردند.

اهمیت و گستردگی بحث، ناگزیر می‌سازد که به رؤس مهم‌ترین نکات مربوط به نقش انگلیسی‌ها در تحولات انتقال قدرت از اسفند ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴، اشاره بکنیم. امروزه به یمن بررسی‌های متعدد، تقریباً غالب پژوهشگران در اصل مداخله انگلیسی‌ها در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اتفاق نظر دارند. آنچه مورد اختلاف است میزان و حدود دخالت انگلیسی‌ها در مرحله قدرت یابی رضاخان تا پادشاهی و پس از آن است.

بیش از آن که ظهور رضاخان را مرهون سیاست خاص انگلستان در ایران بدانیم، دست‌یابی او به قدرت مرهون اقتضای تحول در سیاست جهانی و منطقه‌ای انگلستان بوده است. رضاخان به دلیل جسارت نظامی به ویژه در جنگ‌های عشایری غرب، نداشتن وابستگی‌های طبقاتی، خوشنامی سیاسی، دوستی با لورن، تأیید آبرونساید، عدم آمادگی رجال نظامی چون امیر موثق نخجوان، مورد توجه سیاستمداران انگلیسی واقع شد.

انگلیسی‌ها را نمی‌توان تنها دلیل به قدرت رسیدن پهلوی اول دانست، بلکه آنها عامل شتابزده به شمار می‌رفتند. احتمال می‌رود پس از رسیدن شایعه - یا واقعیت - وعده‌ای که انگلیسی‌ها در ناصریه از طریق وزیر مختار خود به سردار سپه داده بودند که مانع رسیدن او به مقام سلطنت نباشند، احمد شاه همه امید خود را برای بازگشت به قدرت از دست داده باشد. اگر غیبت طولانی احمدشاه که به محض احساس خطر «تاج و تخت» را رها می‌کرد را نیز به حساب تلقین‌های شیطانی انگلیسی‌ها بگذاریم، در از دست رفتن اطمینان ملت به احمد شاه نیز پای انگلیسی‌ها به میان می‌آید.

مهم‌ترین نشانه‌های انگلیسی بودن کودتا از این قرار است:

- ۱ - اعتراف رادیو لندن پس از شهریور ۱۳۲۰ به مداخله در کودتا و این که تقویت رضاخان به دلیل بدبینی مردم به قرار داد ۱۹۱۹ بود؛
- ۲ - زندانی کردن چهره‌های ضد انگلیسی پس از کودتای ۱۲۹۹؛^{۷۰}
- ۳ - موافقت انگلیسی‌ها بالغو قرار داد ۱۹۱۹؛
- ۴ - سپاس‌گزاری کودتاچیان از انگلیسی‌ها؛
- ۵ - اعترافات مکرر سید ضیاء همانند «حکومت با کمک انگلیسی‌ها روی کار آمد، ولی بعد مرا به رضاخان فروختند».

شایان ذکر است که رضاخان از تقارن شرایط خارجی برای به قدرت رسیدن بهره برد؛ به این معنا که روس‌ها پس از انقلاب ۱۹۱۷ در ابتدا حمایت خود را از ملل ستمدیده اعلام کرده و حتی با انعقاد قرار داد ۱۹۲۱ با ایران، «ضربه سختی بر سیاست و اعتبار انگلستان در ایران»^{۷۱} وارد کردند و به هر حال مقارن به قدرت رسیدن رضاخان مانعی بر سر راه او ایجاد نکرده و او را مرد خود ساخته‌ای می‌دانستند که مناسب حکومت در ایران است. علاوه بر آن، اساساً با وقوع انقلاب ۱۹۱۷، انگلیسی‌ها را ناگزیر به تغییر سیاست خود کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد علی طهرانی کاتوزیان، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: انتشار، ۱۳۷۹) ص ۲۰۰.
۲. حسین مکی، زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷) ص ۹۷.
۳. رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه، به کوشش بهمن دهگان (تهران: فردوس، ۱۳۶۸) ص ۳۱۲.
۴. سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷) ص ۳۵۱.
۵. ارفع: خاطرات پرنس ارفع، به کوشش علی دهباشی (تهران: شهاب ناغب، ۱۳۷۸) ص ۴۹۹.
۶. همان، ص ۳۵۱.
۷. کتاب آبی: گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه از ۳۰ نوامبر ۱۹۰۸ تا ۱۰ مه ۱۹۰۹، به کوشش بشیری، ج ۲، ص ۵۲۰.
۸. همان، ص ۵۲۱.
۹. صادق مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش ایرج افشار (تهران: فردوسی، ۱۳۶۱).
۱۰. مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، به اهتمام محمد علی صولتی (تهران: نقره، ۱۳۶۳) ج ۳ و ۴، ص ۲۵۹.
۱۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: الیورباست، آلمانی‌ها در ایران، ترجمه حسین بنی‌احمد (تهران: شیرازه، ۱۳۷۷) ص ۱۷۷ به بعد.
۱۲. سیروس غنی، پیشین، ۳۲.
۱۳. ابوالقاسم کحال زاده، دیده‌ها و شنیده‌ها؛ خاطرات ابوالقاسم کحال زاده، به کوشش مرتضی کامران (تهران: البرز، ۱۳۷۰) ص ۲۹۴.
۱۴. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین (تهران: رسا، ۱۳۷۷) ص ۲۹۶.

15. Peter Avery, The Cambridge History of Iran, Volum7, Cambridge University Press, p215.

۱۶. ابوالقاسم کجالی زاده، پیشین، ص ۴۱۸.
۱۷. نیکی کدی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱) ص ۱۳۲.
۱۸. نصراله سیف پورفاطمی، آینه عبرت؛ خاطرات دکتر سیف پورفاطمی، به کوشش علی دهباشی (تهران: سخن، ۱۳۷۸) ص ۱۵۴.
۱۹. همان، ص ۱۵۴.
۲۰. علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: پروین، ۱۳۷۲) ص ۱۵۲.
۲۱. کرین بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: سیمرخ، چاپ ششم، ۱۳۷۶) ص ۶۱.
۲۲. همان، ص ۶۲.
۲۳. همان، ص ۷۷.
۲۴. همان، ص ۷۸.
۲۵. محمد حسین کتابفروش، تا چه شود؟ بازتاب واقعه مشروطه در مجموعه‌ای از مکاتبات تجاری حاج محمد حسین کتابفروش، به کوشش سیروس سعدوندیان (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸) ص ۱۵۳.
۲۶. ملک الشعرا بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸) ج ۲، ص ۲۹۵.
۲۷. همان، ص ۳۴۹.
۲۸. محمد علی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (تهران: مرکز، ۱۳۷۹) ص ۳۹۸.
۲۹. آن لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۲۷۳.
۳۰. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵) ج ۲، ص ۶۱۴.
۳۱. آدموند آبرونساید، خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید، ترجمه بهروز قرزویی (تهران: آینه، ۱۳۶۳) ص ۵۲.
۳۲. حسن مرسلوند، اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (تهران: نشر تاریخ، ۱۳۷۴) ص ۳.
۳۳. مخبرالسلطنه هدایت، پیشین، ص ۲۶۰.
۳۴. یرواند آبراهامیان، ایران میان دو انقلاب، ترجمه فیروز مند و دیگران (تهران: مرکز، ۱۳۷۸) ص ۳۵.
۳۵. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۲۹۰.
۳۶. عباسقلی گلشائیان، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من (تهران: انیشتین، ۱۳۷۷) ص ۱۹.
۳۷. رحیم زاده صفوی، پیشین، ص ۷۲.
38. Avery, *Ibid*, p 211.
۳۹. عباسقلی گلشائیان، پیشین، ص ۱۰۷.

۴۰. سیروس غنی، پیشین، ص ۳۸۲.
۴۱. مخبرالسلطنه هدایت، پیشین، ص ۲۴۴.
۴۲. عباسقلی گلشائیان، پیشین، ص ۷۹.
۴۳. یحیی دولت آبادی، پیشین، ص ۳۶۲.
۴۴. حسن مرسلوند، پیشین، ص ۲۱.
۴۵. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۳۶۲.
۴۶. کوکب ایران، ش ۴۴ (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶) ص ۱.
۴۷. ادموند آیرونساید، پیشین، ص ۴۸ و ۵۱.
۴۸. حسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی (تهران: قومس، ۱۳۷۳) ص ۲۴۳.
۱۴۹. س. ملیکف، استقرار دیکتاتور ی رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸) ص ۲۷.
۵۰. ادموند آیرونساید، پیشین، ص ۵۲.
۵۱. ابوالقاسم کحال‌زاده، پیشین، ص ۴۰۶.
۵۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، به کوشش ع. باقی (قم: چاپ باقری، ۱۳۷۳) ص ۵۹.
53. Yahya Aramjani: *Middle Eat Past and present*, p419.
۵۴. سیف پورفاطمی، پیشین، ص ۴۳۴.
۵۵. همان، ص ۵۵۳.
56. Avery, *Ibid*, p220.
۵۷. سیروس غنی، پیشین، ص ۳۶۶.
۵۸. همان، ص ۳۶۶.
۵۹. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۳۶۲.
۶۰. سیف پورفاطمی، پیشین، ص ۵۲۵.
۶۱. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۱۱.
۶۲. محمد علی همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۴۰۸.
۶۳. محمد مصدق، خاطرات و تأملات (تهران: علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۵) ص ۱۱۳.
۶۴. جلال عبده، چهل سال در صحنه، ویرایش و تنظیم مجید نفرشی (تهران: رسا، ۱۳۶۸) ج ۱، ص ۲۷.
۶۵. حسین مکی، پیشین، ص ۲۲۱.
۶۶. رحیم زاده صفوی، پیشین، ص ۱۱۳.

۶۷. محمد تقی بهار، پیشین، ص ۲۸۱.

۶۸. حسن تقی زاده، زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی زاده)، به کوشش ایرج افشار (تهران: علمی، ۱۳۶۸) ص ۱۹۹.

۶۹. یحیی دولت آبادی، پیشین، ص ۴۸۴.

۷۰. علی اصغر زرگر، پیشین، ص ۷۴.

۷۱. همان، ص ۸۰.